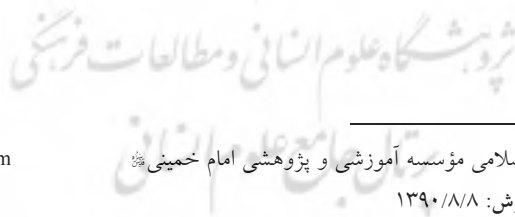


## تأملی در نظریه علامه طباطبائی در مفهوم امامت در آیه ابتلا

محمدحسین فاریاب\*

### چکیده

«امام» در لغت به معنای پیشوا و رئیس است که در قرآن کریم به دفعات به کار رفته و آیه ابتلا از جمله موارد آن است. از دیرباز نظریاتی گوناگون درباره مفهوم امام در این آیه ارائه شده است که نظریه علامه طباطبائی در نوع خود به لحاظ روش‌شناسی تفسیری بی‌مانند است. آنچه در این نوشتار می‌آید نقد و بررسی دیدگاه ایشان درباره مفهوم امام در آیه ابتلاست. نویسنده، در نقد و بررسی دیدگاه ایشان از روش تفسیری قرآن به قرآن و نیز تکیه بر روایات معتبر و رسیده از امامان معصوم<sup>علیهم‌السلام</sup> استفاده می‌کند. بر اساس مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق، دیدگاه ایشان اگرچه مورد پذیرش مفسران دیگری نیز قرار گرفته است، همراه با ابهاماتی است که در نظریه ایشان، پاسخ به آنها دیده نمی‌شود. کلدوازه‌ها: امامت، آیه ابتلا، حکومت، اطاعت مطلق.



## مقدمه

قرآن کریم کتابی به مثابه قانون اساسی برای مسلمانان است که می‌تواند مرجع اختلافات میان ایشان باشد. نخستین و بزرگ‌ترین اختلاف میان مسلمانان، اختلاف در مسئله امامت است که به گفته شهرستانی برای هیچ مسئله‌ای به اندازه مسئله امامت شمشیر کشیده نشده است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد اختلاف میان ایشان در مسائلی همچون تعیین شئون و وظایف یا صفات امام و گستره آن همگی ناشی از عدم تصور درست از تعریف یا چیستی امامت است.

در قرآن کریم دوازده بار واژه «امام» به صورت جمع و مفرد به کار رفته است. مهم‌ترین آنها که کانون بحث فراوان بوده است، آیه ۱۲۴ سوره بقره، معروف به آیه ابتلاست. مفسران نخستین اسلام، همچون برخی از مفسران متأخر،<sup>۲</sup> کوشیده‌اند تا در تفسیر این آیه، مصادیق امتحانات حضرت ابراهیم علیه السلام را شناسایی کنند.<sup>۳</sup> همچنین از گزارش شیخ طوسی در قرن پنجم، استفاده می‌شود که اصحاب امامیه عنایتی ویژه به این آیه برای اثبات عصمت امام داشته‌اند؛<sup>۴</sup> چنان‌که بر اساس منابع موجود تا دوران امام صادق علیه السلام، چنین امری (اثبات عصمت امام به وسیله این آیه) قابل ردیابی است.<sup>۵</sup> برخی از دانشمندان اهل سنت نیز، پس از آنکه مصداق امام را همان نبی دانسته‌اند، برای اثبات عصمت پیامبران به این آیه تمسک کرده‌اند.<sup>۶</sup> در دوران معاصر نیز برخی مفسران گزارشی همچون گزارش شیخ طوسی ارائه کرده و مدعی شده‌اند علمای شیعه از طریق این آیه به اثبات عصمت امام پرداخته‌اند.<sup>۷</sup>

کانون توجه ما در این نوشتار، آن است که مقصود از «امام» در این آیه چیست؟ آیا مقصود همان «پیامبر» است یا مقامی والاتر از نبوت؟ درباره این پرسش دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. در این میان علّامه طباطبایی نظریه‌ای را اختیار کرده که مبنایی برای بسیاری از عالمان شیعی پس از خود بوده است. با این‌همه، نقد و بررسی دیدگاه ایشان، کمتر کانون توجه جدی محققان قرار گرفته است. در این نوشتار، پس از بیان دیدگاه‌های گوناگون مفسران شیعه و سنی، دیدگاه علّامه طباطبائی و ادله ایشان را تبیین، و آن‌گاه به بررسی این ادله خواهیم پرداخت و سرانجام بر پایه نگرشی کلی به مجموع آیات قرآن کریم و نیز با استناد به روایات امامان معصوم علیهم السلام نظریه‌ای دیگر ارائه خواهیم داد.

## ۱. دیدگاه‌های مطرح درباره مفهوم «امام» در آیه ابتلا

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (بقره: ۱۲۴) مفسران شیعه و سنی دیدگاه‌هایی گوناگون درباره معنای امامت در این آیه بیان کرده‌اند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. امام مقتدای مردم در افعال و گفتار است؛ بر اساس این معنا همه پیامبران، امام نیز هستند؛<sup>۸</sup>
۲. امام حاکم اجتماعی جامعه و مأمور تأدیب جنایت‌کاران و اقامه حدود و... است؛ بنابراین معنا تنها برخی از پیامبران متصدی منصب امامت نیز هستند.<sup>۹</sup>
۳. امام کسی است که شأنیت صدور حکم جهاد را داراست که تنها برخی پیامبران آن را در اختیار دارند؛<sup>۱۰</sup>
۴. امام کسی است که ریاست عامه الهیه در دین و دنیا را داراست؛<sup>۱۱</sup> به گونه‌ای که هر پرسشی را که از او پرسند پاسخ گوید؛ ضمن آنکه هر پیامبری که به مقام امامت رسیده باشد، از پیامبران اولوالعزم نیز خواهد بود؛<sup>۱۲</sup>
۵. امام کسی است که مقام نبوت دارد؛<sup>۱۳</sup>
۶. امام کسی است که وظیفه او تحقق بخشیدن برنامه‌های دینی اعم از حکومت به معنای گسترده کلمه، و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن است.<sup>۱۴</sup>

## ۲. دیدگاه علامه طباطبائی

عَلَمَاهُ طَبَاطِبَائِي بِرَإِيْنِ بَاوْرِ اسْتِ كِه بِرَ اسَاسِ اِيْنِ آيَه، اِمَامِ كَسِي اسْتِ كِه هِدَايْتِ تَكْوِيْنِي - بِه نَحْوِ اِيْصَالِ بِه مَطْلُوْب - دَارِد. اِيْنِ نَظْرِيَه، كِه بَرَخِي شَاكْرْدَانِ عَلَامَه نِيْزِ اَنْ رَا پَذِيْرْفْتِه‌اَنْد<sup>۱۵</sup> بِرِ دُو رَكْنِ اصْلِي اسْتَوَارِ اسْت:

### ۱-۲. اصل تفكيك مقام نبوت از امامت

از نظر علامه، مقصود از امامت در این آیه غیر از نبوت است؛ زیرا اولاً «اماماً» مفعول دوم برای «جاعلک» - اسم فاعل - است و اسم فاعل آن‌گاه عمل می‌کند که به معنای حال یا استقبال - و نه ماضی - باشد؛ از سوی دیگر، خداوند سبحان انتصاب حضرت ابراهیم عليه السلام به

منصب نبوت را با وحی به وی ابلاغ می‌کند، و روشن است که وحی تنها بر کسی نزول می‌یابد که پیامبر باشد؛ پس این انتصاب زمانی صورت گرفته که حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبر بوده و اسم فاعل «جاعلک» نیز بیان‌کننده آن است که این منصب از آن هنگام به بعد به وی واگذار شده است؛ ثانیاً این آیه مربوط به اواخر عمر آن حضرت بوده که ایشان مقام نبوت را در اختیار داشت؛ چراکه اولاً حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضای منصب امامت را برای فرزندان خود نیز می‌کند و بنابر صریح آیات قرآن کریم، آن حضرت در اواخر عمر خود دارای فرزند شد: «و نَبَّئَهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ قَالُوا لَأَتَّوَجَّلَنَّ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِئْتٍ نَبِّئُونَنِي» (حجر: ۵۱ - ۵۴)

از این آیه استفاده می‌شود که خود آن حضرت نیز نمی‌دانسته و گمان نیز نمی‌کرده که قرار است در آینده دارای فرزند شود. پس نمی‌توان گفت آیه ابتلا می‌تواند مربوط به دوره جوانی آن حضرت و اگر منصب امامت را برای فرزندان خود درخواست می‌کند، به اعتبار آینده‌ای است که فرزنددار خواهد شد.

همچنین امتحاناتی که خداوند در این آیه از آنها یاد می‌کند، همان امتحاناتی است که قرآن کریم در مواردی به برخی از آنها اشاره کرده است و برخی از آنها مربوط به اواخر عمر حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. برای نمونه یکی از آنها فرمان ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام است؛ چنان‌که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ... إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» (صافات: ۱۰۲ - ۱۰۶)

## ۲-۲. تبیین تفاوت میان مقام نبوت و امامت و تعیین مقصود از امامت در آیه ابتلا

علامه در این باره چند نکته بیان می‌کند:

الف) ایشان در تبیین تفاوت میان مقام نبوت و امامت با دقت و ژرف‌اندیشی ویژه خود و با روش تفسیر قرآن به قرآن به آیاتی همچون «وجعلناهم ائمة يهدون بأمرنا» استناد می‌کند و با تأکید بر عبارت «بأمرنا» معتقد می‌شود که مقصود از هدایت در این آیه، هدایت تشریحی که همه پیامبران آن را بر عهده دارند، نیست، بلکه، هدایتی باطنی و تکوینی منظور است؛ چنان‌که از آن به ایصال به مطلوب، در برابر ارائه طریق، تعبیر می‌شود.

ایشان مقصود خود را چنین توضیح می‌دهد که مراد از «امر» همان چیزی است که در آیات «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»

(یس: ۸۲ و ۸۳) از آن یاد شده است. در این آیه «امر» الهی چنان است که پس از صدور آن از خداوند و هم‌زمان با آن، فعل مراد واقع می‌شود. این معنا آن‌گاه که بر مسئله هدایت تطبیق می‌شود، مساوق با هدایت باطنی و ایصال به مطلوب است. از این رو نمی‌توان این هدایت را منطبق بر هدایت پیامبران به معنای ارائه طریق کرد که لزوماً ملازم با وقوع و تحقق هدایت در افعال نیست. به دیگر بیان، متعلق هدایت تکوینی همانا فعل خود هادی است که همچون هدایت تکوینی خداوند، تخلف‌ناپذیر است؛ اما متعلق هدایت تشریحی فعل مهتدی است که تخلف‌پذیر است.<sup>۱۶</sup>

ب) از جمله ویژگی‌های امام، بدان معنایی که تصویر شد، عصمت، مؤید بودن از جانب خداوند، پنهان نبودن اعمال مردم از امام و خالی نبودن زمین از اوست.<sup>۱۷</sup>

### ۳. بررسی دیدگاه علامه طباطبائی

چنان‌که روشن شد، دیدگاه علامه بر دو رکن اصلی استوار است که در ادامه آنها را بررسی می‌کنیم.

#### ۳-۱. بررسی اصل تفکیک مقام نبوت از امامت

چنان‌که گذشت به طور کلی می‌توان سه دلیل از سخن علامه برای اثبات تفکیک مقام نبوت از امامت در این آیه، به دست آورد. درباره این ادله می‌توان گفت:

۱. گفته شد وحی تنها بر پیامبران نازل می‌شود؛ و در نتیجه هنگام گفت‌وگوی خدا با ابراهیم علیه السلام و نصب او به مقام امامت، او از مقام نبوت برخوردار بوده است. در نگاه نخست، سخن مزبور با این اشکال روبه‌رو می‌شود که وقتی کسی برای نخستین بار قرار است وحی را دریافت کند تا پیامبری‌اش به او اعلام شود، آیا در آن هنگام پیامبر است؟ برای نمونه، آن‌گاه که به حضرت موسی علیه السلام وحی شد که «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه: ۱۲ و ۱۳) آیا ایشان تا پیش از این، پیامبر بود یا پس از این وحی به پیامبری برگزیده شد؟ ممکن است گفته شود، وی نزد خداوند مقام پیامبری را داشته و این وحی، تنها به منزله اعلام پیامبری به او بوده است. اگر چنین پاسخ داده شود، خصم نیز می‌تواند مدعی شود که امامت در آیه ابتلا به معنای نبوت است؛ یعنی ابراهیم علیه السلام که تا پیش از این نزد خداوند پیامبر بوده است، با این وحی به گونه رسمی به این مقام می‌رسد.

۲. اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام در پایان عمر خود از فرزنددار شدن ناامید بوده و به آینده نیز علم نداشته، سخن درستی است؛ اما چه مانعی دارد حکایت اعطای مقام امامت مربوط به دوره جوانی یا میان‌سالی آن حضرت بوده باشد که حضرت در آن دوران امید به فرزنددار شدن داشته و به اعتبار فرزندان آینده‌اش تقاضای دادن مقام امامت به آنها را کرده باشد؛ چنان‌که اغلب مردم پیش از فرزنددار شدن یا حتی پیش از ازدواج برای نسل خود دعای خیر می‌کنند.

۳. علامه با تکیه بر روش تفسیری قرآن به قرآن چنین استدلال کرده‌اند: که امتحاناتی که به سبب آنها مقام امامت به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شد، امتحاناتی‌اند که قرآن از آنها سخن به میان آورده و یکی از آنها ماجرای ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام بوده است. در بررسی این سخن می‌توان گفت اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام مبتلا به امتحاناتی شد که یکی از آنها همان ماجرای ذبح اسماعیل علیه السلام بود، سخنی تردیدناپذیر است؛ اما در نگاه نخست این اشکال پیش می‌آید که تطبیق آنها بر امتحانات یادشده در آیه ابتلا شاهدهی به همراه خود ندارد؛ بلکه ممکن است امتحانات یادشده در آیه ابتلا، امتحانات پیش از نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام باشد که حضرت پس از موفقیت در آنها به مقام نبوت رسیده است.<sup>۱۸</sup> چگونه می‌توان قاطعانه نظر داد که مقصود از امتحانات در آیه ابتلا، امتحانات مورد نظر علامه است؟

به نظر می‌رسد اشکال اول و دوم بدون پاسخ باشند؛ اما اشکال سوم را می‌توان چنین پاسخ داد که از سویی خداوند سبحان مقامی عظیم به نام امامت را به حضرت ابراهیم علیه السلام داده است و آن را به سبب موفقیت در امتحاناتی (بدون ذکر آنها) معرفی کرده است؛ از سوی دیگر امتحانات فراوانی برای آن حضرت در قرآن کریم بیان کرده که یکی از آنها ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام است. استظهار عرفی از مجموع آیات، هادی این نکته است که خداوند سبحان موفقیت در همین امتحانات را موجب اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌داند و این امتحانات - از جمله فرمان به ذبح اسماعیل علیه السلام - پس از رسیدن او به مقام نبوت گرفته شده‌اند.

بنابراین اگرچه همه ادله علامه برای اثبات تفکیک مقام نبوت از امامت در آیه ابتلا، تمام به نظر نمی‌رسند، با استفاده از دلیل سوم ایشان می‌توان به این نتیجه رسید که مقام امامت در این آیه، غیر از مقام نبوت است.

### ۲-۳. بررسی تبیین تفاوت میان مقام نبوت از امامت در آیه ابتلا

به نظر می‌رسد استناد علامه طباطبائی در تبیین تفاوت میان مقام نبوت و امامت به آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» ناتمام و با اشکالاتی روبه‌روست.

**اشکال اول:** سخن ایشان، مبتنی بر آن است که مراد از امر در آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» همان امر تکوینی است که ملازم با وقوع و تخلف‌ناپذیر است؛ حال آنکه در ادبیات قرآنی واژه «امر» به معنای دستور تشریحی غیرملازم با وقوع آن نیز به‌دفعات به کار رفته است: الف) خداوند سبحان درباره ابلیس می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (کهف: ۵۰) بی‌تردید مقصود از امر خداوند در این آیه، همان خطاب «اسجدوا» است که امری تشریحی است و از این‌روست که قابلیت مخالفت با آن وجود دارد؛ چنان‌که ابلیس مخالفت کرد. علامه نیز خود می‌نویسد: «أمر الملائكة بالسجود لأبيهم آدم فسجدوا إلا إبليس كان من الجن فتمرد عن أمر ربه»<sup>۱۹</sup>

ب) خداوند سبحان درباره به قوم حضرت صالح علیه السلام نیز می‌فرماید: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (الأعراف: ۷۷) در این آیه نیز ظاهر واژه «امر» همان دستور تشریحی خداوند است که ملازم با وقوع تکوینی مراد نیست و اساساً همین که به اذعان قرآن کریم، قوم حضرت صالح علیه السلام از آن سرپیچی کرده‌اند، خود نشان از آن دارد که آن امر، امر تکوینی و تخلف‌ناپذیر نیست.

ج) خداوند سبحان پس از بیان احکام تشریحی مربوط به طلاق می‌فرماید: «ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْنَا وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا» (طلاق: ۵) در این آیه نیز مقصود از «امرالله» امر تشریحی است؛ چراکه پس از بیان احکام تشریحی است و پس از آن نیز از تقوا داشتن نسبت به این امر سخن گفته شده است.

ممکن است گفته شود تعبیر «بأمرنا» از آنجا که همراه با حرف «باء» آمده، با موارد پیش‌گفته که بدون حرف «باء» است، تفاوت دارد، بدین معنا که هرگاه تعبیر امر الهی بدون واژه «باء» بیاید می‌تواند درباره امر تکوینی و امر تشریحی به کار رفته باشد؛ در حالی که اگر همراه با واژه «باء» آمده باشد، تنها درباره امر تکوینی به کار می‌رود.<sup>۲۰</sup>

در پاسخ باید گفت اولاً این سخن صرف ادعاست؛ ثانیاً آیات متعددی در قرآن کریم مطرح است که خلاف این نظریه را ثابت می‌کند: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء: ۲۶ و ۲۷)

ظاهرترین برداشت از این آیه آن است که مقصود از «امر» چیزی نیست جز همان فرمان خداوند سبحان که قابل اطاعت و عصیان است؛ از این‌روست که پیش از آن، از عدم سبقت ملائکه بر خداوند سخن به میان آمده است. این نکته خود نشان می‌دهد که در چنین امری قابلیت تخلف هست.<sup>۲۱</sup>

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: ۱۰۹) به گفته بسیاری از مفسران صدر اسلام همچون ابن عباس، سدی، ربیع و قتاده<sup>۲۲</sup> و نیز مفسران متأخر، مقصود از «امر» در این آیه، فرمان به جهاد است<sup>۲۳</sup> که بعدها به وسیله آیات جهاد نسخ شد.<sup>۲۴</sup> بنابراین امری تشریحی به شمار می‌رود. خود علامه نیز در این باره می‌نویسد: «قوله تعالى: حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ، فيه كما مر إيماء إلى حكم سيشرعه الله تعالى في حقهم.»<sup>۲۵</sup>

بنابراین واژه «امر» به خودی خود دلالتی بر اینکه مقصود امر تکوینی است، ندارد؛ از این‌رو باید در موارد متعدد، قراین و شواهد را در نظر گرفت. درباره آیات مورد استشهاد علامه، ایشان شاهی بر این مدعا که مقصود از «بأمرنا» امری تکوینی است، ارائه نمی‌دهد و تنها ادعایی را مطرح می‌کند. ضمن آنکه دقت در برخی قراین آیات مورد استدلال علامه طباطبایی، خلاف نظریه ایشان را ثابت می‌کند. برای نمونه، در آیه پیشوایی ائمه بنی اسرائیل چنین می‌خوانیم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا.» (سجده: ۲۳ و ۲۴)

در این آیه نخست از حضرت موسی علیه السلام سخن به میان آمده و او مایه هدایت بنی اسرائیل (تمام آنها) خوانده می‌شود که مقصود از آن در روشن‌ترین صورت، همان هدایت به معنای ارائه طریق است و همه بندگان از آن برخوردارند. آن‌گاه خداوند سبحان بی‌درنگ تصریح می‌کند که جز حضرت موسی علیه السلام از همین بنی اسرائیل کسان دیگری نیز به منزله پیشوای مردم برگزیده شدند تا مردم را هدایت کنند. به دیگر بیان، هدایت این پیشوایان ادامه هدایت حضرت موسی علیه السلام است که هدایتی تشریحی بود. از این‌رو اگر معنای هدایت پیشوایان یادشده ابهامی نیز داشته باشد، با توجه به صدر آیه، چنین ابهامی رفع می‌شود و می‌توان گفت هدایت ایشان نیز هدایتی تشریحی و به فرمان خداوند، و مربوط به مقام نبوت است.<sup>۲۶</sup>



در حقیقت می توان گفت پیشوایان یادشده در این آیه، همان پیامبرانی هستند که خداوند سبحان در آیه ای دیگر از آنها به نیکی یاد می کند و آنها را راهنمایان قوم می داند: «وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ.» (اعراف: ۱۵۹)

هدایتی که در این آیه از آن یاد می شود، هدایتی است به سوی حق که از فرمان خداوند ناشی شده است؛ چنان که علامه نیز خود احتمال می دهد که مقصود از امتی که به سوی حق هدایت می کنند، همان امامانی باشند که خداوند در آیه «... وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ.» (سجده: ۲۳ و ۲۴) از آنها یاد کرده است.<sup>۲۷</sup>

افزون بر آن، در برخی روایات تفسیری نیز نکاتی هست که دست کم مؤید این استظهار، یعنی تشریحی بودن امر خداوند در مفهوم «بأمرنا»، است. بنابر سخن امام صادق علیه السلام در قرآن کریم از دو نوع امام سخن به میان آمده است: امامانی که مردم را به سوی خدا دعوت می کنند و امامانی که مردم را به سوی آتش فرا می خوانند. ایشان در این باره می فرمایند:

«إِنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَأَ بِأَمْرِ النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ»؛<sup>۲۸</sup> همانا ائمه در کتاب خدای عزوجل دو امام هستند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «و جعلنا ائمة يهدون بأمرنا» نه به امر مردم؛ آنها امر و حکم خداوند را بر امر و حکم خودشان مقدم می دارند. خداوند فرمود: «و جعلناهم أئمةً يدعون إلى النار» آنها امر خودشان را بر امر خدا مقدم می دارند.

اشکال دوم: نفس هدایت باطنی با تعبیر ایصال به مطلوب، اگرچه مورد پذیرش برخی دیگر از اندیشمندان نیز قرار گرفته و در منابع متعددی نیز آمده است<sup>۲۹</sup> در مقابل هدایت به معنای ارائه طریق، خالی از اشکال و ابهام نیست و نیاز به واکاوی بیشتری دارد؛ بدین بیان که اگر مقصود از هدایت باطنی و ایصال به مطلوب این است که «امام» افزون بر راهنمایی های کلی بشر، بدون قید و شرط دست عده ای را می گیرد و به مقصود می رساند، چنین معنایی از هدایت باطنی - که در حقیقت تحقق هدایت و ایمان در فرد مکلف است - با هدف از آفرینش انسان که همان رسیدن به کمال از راه اختیار و انتخاب است، منافات دارد. از این روست که برخی متکلمان امامیه تحقق چنین هدایتی را حتی از جانب خداوند منتفی دانسته اند.<sup>۳۰</sup> ممکن است کسی بگوید مقصود این است که بندگان خدا اگر مقداری

از مقدمات هدایت را بیمایند و شایستگی دریافت هدایت باطنی را بیابند، خداوند سبحان یا امام چنین کسی را مشمول لطف و رحمت خود می‌کند و او را به باقی‌مانده راه هدایت و کمال می‌رساند. در بررسی این معنا از هدایت باطنی یا ایصال به مطلوب باید پرسید اساساً مقصود از «مطلوب» در عبارت «ایصال به مطلوب» چیست؟ آیا مطلوب همان کمال نهایی است که انسان باید آن را خود می‌پیمود و اکنون با کمک خداوند سبحان یا امام به آن رسیده است؟ اگر چنین است، آیا مقصود این است که پس از آن، فرد واصل به مطلوب، دیگر راهی برای پیمودن و در نتیجه تکلیفی برای انجام دادن نخواهد داشت؟ به نظر می‌رسد چنین معنایی از هدایت باطنی نیز چندان مساعد با آموزه‌های دینی و اعتقادی نیست؛ چراکه باز چنین کمال و سعادت بدون اختیار کامل به دست آمده است؛ ضمن آنکه منافای امر تکلیف است. به این آیه توجه کنید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.» (انسان: ۳) بر اساس این آیه، خداوند سبحان راه را نشان می‌دهد تا انسان‌ها با اختیار خود راه هدایت یا ضلالت را برگزینند. «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ.» (انعام: ۱۴۹) علامه طباطبائی در ذیل این آیه سخنی حکیمانه و برخاسته از روح تعالیم و آموزه‌های قرآن و سنت دارد:

خداوند بندگان خود را مجبور به ایمان نمی‌کند، و هیچ وقت و از هیچ کس به مشیت تکوینی خود ایمان را نخواست تا مجبور به آن شود، بلکه به خلاف آن نیز اذن داده است - البته اذن تکوینی - به این معنا که موانع شرک و کفر را برداشته و بندگان را هم نسبت به فعل قدرت داده و هم نسبت به ترک و این اذن منافاتی با امر تشریحی به ترک شرک ندارد، بلکه این همان اساس تکلیف و امر و نهی و وعد و وعید است.<sup>۳۱</sup>

از مجموع این آیات می‌توان چنین نتیجه گرفت که خداوند سبحان رسیدن به کمال و سعادت اختیاری را از انسان خواسته است و چنین امری با هدایت باطنی (ایصال به مطلوب)، به دو معنایی که گذشت، منافات دارد.

آری، می‌توان تصویری دیگر از هدایت باطنی داشت؛ بدین ترتیب که گاه پیامبر به بیان احکام و معارف به طور همگانی برای عموم مردم به گونه هدایت تشریحی می‌پردازد و گاه نیز با تصرف در قلوب و باطن برخی بندگان - که شایستگی بایسته را یافته‌اند - و وسعت بخشیدن به آنها، آنها را برای پذیرش حقایق آماده می‌کند؛ به گونه‌ای که هر آنچه بر آنها عرضه می‌شود، آنها با اختیار خود آن را می‌پذیرند. البته چنان نیست که در آنجا امکان یا

توان رد معارف به وسیله آنها نباشد؛ بلکه بینش و بصیرتی برای فرد مهتدی پدید آمده است، که حقایق اصیل را می بیند و با اختیار خود راه سعادت را می پیماید. وی در این مقام همچون کسی است که همواره با اختیار خود از پلیدی‌ها و نجاسات می پرهیزد. همانند چنین وضعی برای معصومان نیز جریان دارد که اگرچه بر ارتکاب گناه توانایند، خداوند سبحان بینش والایی را به آنها داده است که با اختیار خود از گناهان می پرهیزند. در حقیقت فرد مهتدی در این مقام، امکانات بیشتری برای رسیدن به کمال به دست آورده است؛ از این رو می تواند با استفاده از اختیار خود و وجود چنین امکاناتی، سریع تر به کمال برسد. این حقیقت را می توان از برخی آیات به دست آورد: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام: ۱۲۵)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خطاب به کمیل بن زیاد نخعی می فرماید: «این دل‌ها به مانند ظرف‌هایند، و بهترین آنها فراگیرنده‌ترین آنهاست.»<sup>۳۳</sup>

روایاتی نیز که درباره بحث «قلب» و وسعت بخشیدن به آن وارد شده‌اند، می توانند به گونه‌ای تأییدکننده چنین دیدگاهی باشند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد، اثری از نور در دلش گذارد و گوش‌های دلش را باز کند و فرشته‌ای بر او گمارد که نگه‌دارش باشد و چون برای بنده‌ای بد خواهد، اثری از سیاهی در دلش افکند و گوش‌های دلش را ببندد و شیطانی بر او گمارد که گمراهش کند.

ایشان پس از بیان این حدیث، سپس این آیه را قرائت فرمودند: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا.»<sup>۳۳</sup> ایشان در بیانی دیگر فرمودند:

همانا خداوند عز و جل که خیر و خوبی کسی را بخواهد درخشش نوری در نهاد جانش می افکند. آن درخشش نور گوش و دل او را منور می سازد، تا آن حد که از خود شما به دریافت حقایق مکتب حریم تر می شود. ... ایشان سپس این کلام خدا را تلاوت کردند: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا.»<sup>۳۴</sup>

از مجموع این روایات به دست می آید که خداوند سبحان با نوعی تصرف در قلب آدمی، حقایق را برای او آشکار کرده است و پس از آن، انسان با مشاهده حقیقت، به حق عمل می کند.

از این‌رو در هدایت باطنی چنین نیست که فرد مهتدی با تصرف تکوینی حقیقتاً به مطلوب رسیده و کار برای او پایان یافته باشد؛ بلکه امکانات بیشتری در اختیار او قرار می‌گیرد تا او با اختیار خود سریع‌تر در راه رسیدن به کمال و سعادت گام بردارد.<sup>۳۵</sup> بنابراین به نظر می‌رسد اساساً تعبیر «ایصال به مطلوب» خالی از مسامحه نیست. ضمن آنکه بنا بر تتبع نگارنده به نظر می‌رسد در روایات نیز چنین مفهومی یافت نشود.

اینک می‌توان گفت در سخن علامه، مفهوم ایصال به مطلوب در مقابل ارائه طریق قرار داده شده، اما ایشان مقصود خود از مفهوم ایصال به مطلوب را روشن نساخته است. از این‌رو نمی‌توان مطلبی را به ایشان نسبت داد. با این‌همه، چنان‌که گذشت، اساساً کاربرد این مفهوم و قرار دادن آن در برابر مفهوم ارائه طریق، چندان صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا معنایی که از مفهوم «ایصال به مطلوب» ارائه کردیم، در تقابل با مفهوم ارائه طریق نیست.

#### ۴. دیدگاه برگزیده

دیدگاه برگزیده در چند محور قابل ارائه است:

الف) ممکن است یک واژه، معنایی ویژه داشته باشد؛ اما آن‌گاه که در موارد مختلف به کار می‌رود، صدق آن واژه بر آن موارد گوناگونی نیازمند ملاکاتی ویژه باشد؛ برای نمونه، واژه «رئیس» در زبان فارسی، هنگامی که درباره رئیس یک کشور به کار می‌رود، ملاک‌هایی ویژه دارد که نیازی به آن ملاکات برای اطلاق همین واژه با همان معنای لغوی برای رئیس یک استان، شهر، اداره، مدرسه یا خانواده نیست. واژه «امام» نیز آن‌گاه که بر افراد متفاوت اطلاق می‌شود، با حفظ معنای اصلی خود، یعنی همان پیشوا و مقتدا، کاربردی ویژه به خود می‌گیرد؛ چنان‌که گاه از کسی با عنوان امام یاد می‌کنیم، اما مقصود ما «امام جماعت» است؛ یا گاه کسی را به نام امام می‌خوانیم، و مقصود ما زعیم سیاسی یک جامعه است؛

ب) به نظر می‌رسد چنین حقیقتی درباره واژه امام در قرآن نیز مطرح است؛ بدین معنا که وقتی از «امام» در آیه ابتلا سخن به میان می‌آوریم، شأنی را برای آن در نظر می‌گیریم که با شأن و مقام «امام» در دیگر آیات متفاوت است.<sup>۳۶</sup> شاهد آن، برخی آیات قرآن است. البته نظریه پردازانی که کوشیده‌اند، کاربردهای واژه امام در قرآن را به یک معنا و مصداق بازگردانند، چندان به این آیات توجه نکرده‌اند. برای نمونه به این آیه دقت کنید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.» (قصص: ۵)

در تحلیل معناساختی مفهوم امام در این آیه لازم است آیه پیش از آن ملاحظه شود. در آیات پیشین از ستم فرعون بر بنی اسرائیل سخن به میان آمده است<sup>۳۷</sup> و پس از آن خداوند سبحان از پیشوایی آنان در آینده خبر می‌دهد. این آیه چنانکه علامه طباطبائی بیان می‌کند، در مقام اخبار از خارج شدن بنی اسرائیل از یوغ فرعون

و به دست گرفتن سرنوشت خود است و روایاتی نیز که در پی حمل آن بر ائمه طاهرین و حکومت جهانی امام زمان<sup>علیه السلام</sup> است، از باب جری و تطبیق است.<sup>۳۸</sup> آیا به‌راستی می‌توان ملتزم شد که «امام» در این آیه همان شأنی را دارد که برای امامت حضرت ابراهیم<sup>علیه السلام</sup> تصور می‌کنیم؟

پیش‌تر گفتیم که امامت حضرت ابراهیم<sup>علیه السلام</sup> امری جز نبوت ایشان است. اینک باید دید مفهوم «امام» آن‌گاه که بر دیگر پیامبران نیز اطلاق می‌شود، به همان معنایی است که بر حضرت ابراهیم<sup>علیه السلام</sup> اطلاق شده است، یا آنکه می‌توان تصور کرد مرتبه امامت حضرت ابراهیم<sup>علیه السلام</sup> در آیه ابتلا، امری فراتر از امامت دیگر پیامبرانی باشد که قرآن کریم از آنها با عنوان «امام» یاد کرده است؛

ج) در دو آیه از آیات قرآن کریم، از برخی پیامبران با عنوان «امام» یاد شده است. یکی از آنها، آیه‌ای است که در ضمن آن، به امامت جمعی از بنی اسرائیل اشاره شده است:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (سجده: ۲۳ و ۲۴): ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و شک نداشته باش که او آیات الهی را دریافت کرد و ما آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم؛ و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند.

این آیه، همان هدایتی را برای آن امامان در نظر می‌گیرد که برای خود حضرت موسی<sup>علیه السلام</sup> قرار داده بود. به نظر می‌رسد بر اساس ظاهر آیه، مقصود از هدایتگری حضرت موسی<sup>علیه السلام</sup> همان هدایتی است که برخاسته از مقام نبوت او و برای همگان است و اساساً از همگانی بودن هدایت حضرت موسی<sup>علیه السلام</sup> می‌توان دانست که هدایت یادشده، هدایت به گونه‌ای ارائه طریق و تشریحی است. از این‌رو دلیلی برای جدایی این دو مقام از یکدیگر نیست؛ برخلاف وضعیت حضرت ابراهیم<sup>علیه السلام</sup> که چنین دلیلی در کار بود.

به دیگر سخن، در آیه پیش‌گفته پس از آنکه دانستیم هدایت مربوط به حضرت موسی<sup>علیه السلام</sup> هدایت تشریحی و به گونه‌ای ارائه طریق است، چنانچه هدایت مربوط به امامان

بنی اسرائیل دارای اجمال بوده باشد، این اجمال به وسیله مفهوم هدایت - مربوط به حضرت موسی علیه السلام - برطرف می‌شود.

به عبارت روشن‌تر، می‌توان گفت آیه کریمه یادشده حضرت موسی علیه السلام را موجب هدایت تشریحی بنی اسرائیل می‌داند؛ آن‌گاه ادامه می‌دهد که خداوند از همین بنی اسرائیل گروهی را برگزیده است تا هدایت را بنا به دستورش انجام دهند. در حقیقت آنها ادامه‌دهنده راه حضرت موسی علیه السلام هستند.<sup>۳۹</sup>

همچنین با تتبع بیشتر در آیات قرآن کریم می‌توان به چنین حدسی دست یافت که این هدایت، همان هدایتی است که در هر قومی بر عهده یک نفر گذاشته شده است: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷) از این رو می‌توان گفت بر اساس این اصطلاح، همه پیامبران، امام‌اند.

دومین آیه‌ای که در آن مفهوم «امام» بر پیامبران، یا دست‌کم برخی از آنها، اطلاق شده، آیه امامت حضرت اسحاق و یعقوب علیهم السلام است. این آیه پس از آن آمده است که خداوند از سختی‌های واردشده بر حضرت ابراهیم علیه السلام سخن می‌گوید و آن‌گاه می‌فرماید: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.» (انبیاء: ۷۲ و ۷۳)

در این دو آیه، از امامت حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام سخن به میان آمده است. اگر واژه «امام» را به معنای لغوی آن در نظر بگیریم، همان مفهوم پیشوایی که با مقام نبوت نیز سازگار است، مطرح می‌شود و اگر معنایی جز این مقصود باشد، باید با قراین و شواهد، روشن و اثبات شود.

به نظر می‌رسد قرینه یا شاهی برای اینکه معنای «امام» چیزی جز معنای لغوی آن است، در میان نیست. نکته دیگر آنکه خداوند سبحان پیش از آنکه امامت و پیشوایی حضرت اسحاق و یعقوب علیهم السلام را مطرح کند، بخشیده شدن آن دو به حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان کرده است. فرض را بر این بگیریم که مقصود از امامت در این آیه، مجمل است. در آیات دیگری با همین سیاق از بخشیده شدن حضرت اسحاق و یعقوب علیهم السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام سخن به میان آمده است: «فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا.» (مریم: ۴۹) در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ.» (عنکبوت: ۲۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این آیات نیز بخشیده شدن حضرت اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام به حضرت ابراهیم علیه‌السلام مطرح شده و به‌صراحت از اینکه خداوند آنها را به مقام نبوت منصوب کرده، سخن به میان آمده است. ممکن است چنین آیاتی نیز به گونه‌ای این نظریه را تأیید کنند که مقصود از امامت در آیه ۷۲ سوره انبیا، نیز چیزی جز نبوت نیست. به هر حال آنچه روشن است، این است که اگر بخواهیم مقصود از «امام» را چیزی جز پیشوایی بدانیم، نیازمند قرینه‌ایم.

د) با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که امامت حضرت ابراهیم علیه‌السلام ملاک‌هایی دارد که فراتر از ملاک‌های امامت پیامبران یادشده است؛ چراکه این پیامبر بزرگ الهی در پایان عمر و پس از موفقیت در امتحاناتی سخت، درحالی‌که سال‌ها مقام نبوت را داشت، بدین مقام رسید. بنابراین نتیجه آنکه مرتبه و عظمت امامت آن حضرت نیز از مرتبه امامت پیامبران یادشده برتر و رفیع‌تر است.<sup>۴۱</sup> حال باید دید مقصود از امامت حضرت ابراهیم علیه‌السلام چیست و این امامت چه تفاوتی با مقام نبوت دارد؟

ه) گاه خداوند سبحان به برخی پیامبران خود مقامی را عطا می‌کند که بر اساس آن شأنیت تشکیل حکومت را خواهند داشت. در این صورت و در این جایگاه، چنین پیامبران ویژه‌ای، پیشوای مطلق مردم در همه امورند و تمام سخنان آنها جدا از پیام‌های وحیانی نیز برای مردم لزوم اطاعت می‌آورد. به بیان دیگر چنین پیامبرانی با داشتن شأنیت تشکیل حکومت به اذن خداوند سبحان، ریاستی عام بر امور دین و دنیای مردم خواهند داشت و مردم باید به گونه مطلق به او اقتدا کنند.

به نظر می‌رسد مقام امامت در آیه ابتلا می‌تواند ناظر به وجود چنین شأنی برای حضرت ابراهیم علیه‌السلام باشد. در تأیید این نظریه می‌توان به برخی آیات نیز استناد کرد: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نساء: ۵۴)

در این آیه، خداوند سبحان از دادن کتاب، حکمت و ملک عظیم به فرزندان حضرت ابراهیم علیه‌السلام سخن می‌گوید. اگرچه دیدگاه‌هایی متفاوت درباره «کتاب» و «حکمت» در این آیه بیان شده است،<sup>۴۱</sup> چنان‌که در روایت آمده، این واژگان کنایه از مقام نبوت و رسالت‌اند؛<sup>۴۲</sup> چراکه مقصود از کتاب در اینجا چیزی جز کتاب آسمانی ملازم با نبوت صاحب آن کتاب نیست. حال «ملک عظیم» چه مقامی است که جدا از مقام نبوت و

رسالت بیان شده است؟ البته روشن است که مقصود از آیه مزبور این نیست که همه فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام از ملکی عظیم برخوردار بوده‌اند؛ بلکه همان‌گونه که بر پایه آیه ابتلا، دعای حضرت ابراهیم علیه السلام مستجاب می‌شود و مقام امامت تنها به برخی از ذریه آن حضرت می‌رسد، ملک عظیم نیز به همین سان به برخی از آنها داده می‌شود.

پیش از تبیین مفهوم «ملک عظیم»، مقایسه‌ای میان این آیه با آیه ابتلا، خالی از لطف نیست: ۱. آیه ابتلا نشان می‌دهد که مقام امامت به برخی از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌رسد و آیه مورد بحث نیز بیان‌کننده همین نکته است که ملک عظیم، ویژه برخی از فرزندان آن حضرت است؛

۲. در هر دو مورد مقصود از مفاهیم مورد بحث (امامت و ملک عظیم) مقامی جز مقام نبوت و رسالت است. نکته دیگر آنکه چنان‌که پیش‌تر بیان شد، مقام امامت رفیع‌تر از مقام نبوت است. به نظر می‌رسد در آیه مورد بحث نیز می‌توان چنین گفت که ملک عظیم - به‌ویژه آنکه با تعبیر «عظیم» همراه شده است - مقامی رفیع‌تر از نبوت است؛ چراکه پس از کتاب و حکمت آمده و از آن به عظمت نیز یاد شده است؛

۳. همان‌گونه که مقام امامت، حقیقتی جعل‌شده از ناحیه خداوند برای متصدی منصب امامت است، ملک عظیم نیز به همین سان، فضلی از جانب ذات کریمانه اوست. با توجه به آنچه گذشت دست‌کم می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که مقصود از ملک عظیم، همان امامتی است که در آیه ابتلا از آن یاد شده است، و هر دو اشاره به یک حقیقت واحد دارند.

در تقویت این فرضیه می‌توان به روایاتی اشاره کرد که در تفسیر این آیه وارد شده‌اند. با مراجعه به روایات معتبر، در خواهیم یافت که ملک عظیم بر مقام امامت تطبیق شده است. برای نمونه امام باقر علیه السلام در روایتی معتبر خطاب به برید عجلی می‌فرماید: «الْمُلْكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أُمَّةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ فَهُوَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ»<sup>۴۳</sup>

ایشان در روایت صحیحه دیگری نیز پس از تلاوت آیه یادشده می‌فرمایند: «وَأَمَّا الْمُلْكُ الْعَظِيمُ فَهُمْ الْأُمَّةُ»<sup>۴۴</sup> همچنین ایشان در روایت صحیحه دیگری پس از تلاوت آیه «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» چنین می‌گویند: «يَقُولُ جَعَلْنَا مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأُمَّةَ»<sup>۴۵</sup>



روایت پیش گفته بر این نکته نیز تأکید می‌ورزد که مقام رسالت و نبوت با مقام امامت متفاوت است. در روایاتی پرشمار (دست‌کم نه روایت) از ملک عظیم در آیه یاد شده به «اطاعت» به گونه مطلق تفسیر شده است.<sup>۴۶</sup> روایت پیش گفته از امام باقر علیه السلام خطاب به برید عجلی، یکی از این روایات است. همچنین حمزان بن اعبین نیز در روایتی صحیح از امام صادق علیه السلام درباره «ملک عظیم» در آیه یاد شده پرسیده و امام علیه السلام آن را به «الطاعة» تفسیر کرده‌اند.<sup>۴۷</sup>

روایت معتبر دیگری که از امام رضا علیه السلام در باره «ملک عظیم» از این قرار است: «الطاعة للمصطفین الطاهرین فالملک هاهنا هو الطاعة لهم».<sup>۴۸</sup>

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که هر چند «ملک عظیم» در آیه یاد شده به معنای امامت است، ممکن است امامت در این آیه با امامت در آیه ابتلا متفاوت باشد و پرسش از این‌همانی آن دو، به قوت خود باقی است. در پاسخ باید گفت، همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، شباهت‌های فراوانی میان این دو آیه هست، از جمله آنکه مقام امامت در هر دو آیه پس از نبوت است؛ هر دو مقامی اعطایی از سوی خداونداند و اینکه خداوند آن را به برخی فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام داده است. افزون بر آن، امامان معصوم در روایات، هم مفهوم امامت در آیه ابتلا را - در روایاتی مستفیضه - بر خود تطبیق کرده‌اند<sup>۴۹</sup> و هم پس از تطبیق «ملک عظیم» بر مفهوم امامت، خود را مصداق این مفهوم دانسته‌اند؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام در روایت صحیح پس از تبیین مفهوم «ملک عظیم» به «امامت» و تطبیق آن بر امامان از اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید: «فَكَيْفَ يُقْرُونَ بِهِ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ عَ وَ يُنْكِرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».<sup>۵۰</sup>

نکته مهم دیگر این روایت، آن است که امام باقر علیه السلام در این روایت به‌صراحت از مسئله خلافت یاد کرده تا روشن شود که مقصود ایشان از انکار ملک عظیم درباره آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی جز مسئله حکومت نیست.

با توجه به قراین و شواهدی که بیان شد، می‌توان به این ظهور دست یافت که مفهوم امامت در آیه ابتلا، همان مفهوم امامت است که از تفسیر ملک عظیم به دست آمد. پس از آنکه دانستیم مقصود از ملک عظیم - که بیانی دیگر از مفهوم امامت است - همان اطاعت مطلق است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تحقق چنین اطاعتی، در سایه تشکیل حکومتی

الهی و فراگیر است که ریاست صاحب این مقام بر جمیع شئون دینی و دنیوی مردم را به دنبال دارد؛ از این رو به نظر می‌رسد مقصود از امامت در آیه ابتلا، همان ریاست فراگیر بر شئون دینی و دنیوی مردم است.

### بررسی اشکالات

ممکن است نظریه برگزیده، اشکالاتی را به دنبال داشته باشد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

**ایراد نخست:** برخی محققان بر این نظرند که همه پیامبران دارای شأن زعامت سیاسی‌اند؛ زیرا قانون عقلی‌ای که بر ضرورت نبوت اقامه شده، ثابت‌کننده چنین مقامی برای همه پیامبران است. توضیح آنکه بشر اولاً برای زندگی به اجتماع نیاز دارد؛ ثانیاً برای جلوگیری از هرج و مرج، نیازمند قانونی مدون از سوی خداوند است؛ ثالثاً صرف وجود قانون، ضامن رفع ستم در جامعه نیست و این امر تنها با انذار و تبشیر امکان‌پذیر نخواهد بود؛ پس افزون بر قانون، باید مجریانی نیز از سوی خداوند در نظر گرفته شوند که ایشان همان پیامبران‌اند.

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که شأن زعامت سیاسی، از نبوت انفکاک نمی‌پذیرد، اگرچه برخی پیامبران به دلیل وجود موانع نتوانستند تشکیل حکومت دهند.<sup>۵۱</sup> در بررسی این ایراد، باید یادآور شد که چنین تبیینی از ضرورت بعثت پیامبران تأمل برانگیز است؛ چه، به باور برخی بزرگان - که این باور موافق با آیات قرآن کریم نیز هست - بنابراین تبیین عقلی ضرورت بعثت پیامبران، هدف از آفرینش انسان آن است که با اختیار خود راه کمال را بییابد. این امر متوقف بر شناخت راه رسیدن به کمال است. ابزار شناختی انسان‌ها که همان حس و عقل است، برای شناخت کامل این راه بسنده نیست؛ از این رو به پیامبرانی از سوی خداوند نیاز است تا با در اختیار داشتن پیام‌های خداوند (وحی) راه رسیدن به کمال را به مردم نشان دهند و حجت را بر ایشان تمام کنند.<sup>۵۲</sup> روشن است که این تبیین، ضرورت شأن زعامت سیاسی برای پیامبر را لازم نمی‌آورد. خداوند سبحان در قرآن کریم هدف از آفرینش انسان را رسیدن به سعادت از راه عبادت معرفی می‌کند. (ذاریات: ۵۶) اگر خدا راه شناخت را به انسان معرفی نکند، خلاف حکمت خود رفتار کرده و این موجب نقض غرض خواهد شد؛ از این روست که پیامبران را فرستاده تا

راه را به مردم نشان دهند و بدین طریق مردم حجتی بر خداوند نداشته باشند: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء: ۱۶۵)

خداوند سبحان در این آیه به صراحت مأموریت رسولان خود را تبشیر و انذار می‌داند - بی آنکه سخنی از زعامت سیاسی آنها به میان آورد- و همین امر را موجب اتمام حجت بر مردم، می‌داند و موافق با حکمت معرفی می‌کند.

دیگر آیات قرآن نیز به گونه‌ای شاهدهی هستند بر همان تبیینی که از نگارنده آن را برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران اقامه کرد. گفتنی است است متکلم و مفسر شهیری همچون شیخ طوسی نیز با گزینش همین دیدگاه که همه پیامبران شأنیت تشکیل حکومت را نداشته‌اند، جهت اثبات نظریه خود به برخی آیات، از جمله آیه پیش‌رو استناد کرده‌اند:<sup>۵۳</sup>

«الْم تَرَى إِلَى الْمَلَأَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا بِحُجَّةٍ مِنَ اللَّهِ... وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا.» (بقره: ۲۴۶ و ۲۴۷)<sup>۵۴</sup>

از فضای کلی این آیه چنین استفاده می‌شود که پیامبر مورد بحث در این آیه، از مقبولیت خوبی میان مردم برخوردار بوده است؛ با این همه شأن وی تنها همان نبوت او بوده و مردم برای انتخاب فرمانده خود نزد وی می‌رفته‌اند. نکته درخور توجه این است که با وجود پیامبر، خداوند سبحان فرد دیگری را برای مسئولیت فرماندهی جنگ، که یکی از شاخه‌های شأن حکومت‌داری است، برمی‌گزیند. محقق یادشده، معتقد است همه پیامبران شأن اجرای احکام را نیز دارند، در تفسیر این آیه با نقل روایتی<sup>۵۵</sup> می‌نویسد: «پیامبر در حکم مقنن از طرف خداوند و ملک به مثابه مجری دستورهای وحیانی او بوده است.»<sup>۵۶</sup> با این همه، ایشان در مقام تبیین امامت طالوت است، می‌نویسد: «امام سیاسی - اجتماعی عصر، همان پیامبری است که به فرمان خداوند طالوت را به این سمت منصوب کرده است.»<sup>۵۷</sup>

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که بر اساس آیات نورانی قرآن کریم شأن نبوت همان تبلیغ دین، و نه تشکیل حکومت است.<sup>۵۸</sup>

در پایان این بخش توجه به سخن استاد شهید مطهری نیز خالی از لطف نیست:

نبوت، ابلاغ، اخبار، اطلاع دادن، اتمام حجت و راهنمایی است. راهنما چه می‌کند؟ راه را نشان می‌دهد. وظیفه‌اش بیش از این نیست که راه را نشان دهد؛ ولی بشر علاوه بر راهنمایی به رهبری نیاز دارد؛ یعنی نیازمند است به افراد یا گروه و دستگاهی که قوا و

نیروهای وی را بسیج کنند، حرکت دهند، سامان و سازمان بخشند. نبوت، راهنمایی است و یک منصب است؛ اما امامت، رهبری است و منصب دیگری است. پیغمبران بزرگ، هم نبی و هم امام هستند. پیغمبران کوچک فقط نبی بودند و امام نبودند.<sup>۵۹</sup>

**ایراد دوم:** بنا بر شواهد فراوان در قرآن، روشن می‌شود که پیامبران افزون بر داشتن وظیفه تبیین احکام، مأموریت اجرای آن را نیز بر عهده دارند. برای نمونه، شهادت بسیاری از پیامبران به دست طاغیان زمان خود، روشن می‌سازد که شأن آنها چیزی فراتر از تبیین احکام بوده است؛<sup>۶۰</sup> چراکه اگر شأن آنها تنها تبیین احکام بود، کار به درگیری و کشته شدن آنها نمی‌انجامید. همچنین به تصریح قرآن کریم، دفاع مسلحانه از دین به منزله یکی از خطوط مشترک هدف از بعثت پیامبران نام برده شده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید: ۲۵)

همچنین مبارزات حضرت ابراهیم علیه السلام، که شکستن بت‌ها یکی از آنهاست نیز دلیل بر آن است که شأن وی محدود به تبیین احکام نبوده است.<sup>۶۱</sup>

در برخی از آیات نیز یکی از اهداف بعثت پیامبران پایان دادن به اختلافات میان مردم عنوان شده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.» (بقره: ۲۱۳)<sup>۶۲</sup>

در پاسخ به این ایراد باید گفت: اولاً کشته شدن و شهادت پیامبران به وسیله مردم، دلالتی بر داشتن شأن اجرای احکام از سوی آنها ندارد؛ زیرا چنان‌که از آیات قرآن بیان شد، رسالت پیامبران تبشیر و انذار مردم است. روشن است که انجام این دو مأموریت مخالفان بسیاری دارد که این مخالفت‌ها در مواردی به درگیری نیز خواهد انجامید؛ اما چنین مأموریتی تلازمی با شأن اجرای احکام و زعامت سیاسی ندارد.

درباره آیه ۲۵ سوره حدید نیز باید گفت بر اساس ظاهر آیه، هدف از بعثت پیامبران این است که مردم به عدالت رفتار کنند، نه آنکه پیامبران خود متصدی اجرای عدالت باشند؛ بدین معنا که پیامبران حامل پیام‌هایی برای مردم‌اند و این مردم موظف‌اند با عمل به محتوای پیام‌های وحیانی پیامبران، رفتاری مطابق با عدل و داد داشته باشند.<sup>۶۳</sup> روشن است که لازمه این امر، تشکیل حکومت به وسیله پیامبران نیست. بنابراین به نظر می‌رسد که شأن نبی و رسول، ابلاغ وحی است و قلمرو اطاعت از پیامبر، همان اطاعت و اجرای پیام‌های وحیانی اوست.

درگیری حضرت ابراهیم علیه السلام با قوم خود نیز نمی‌تواند دلیلی بر داشتن شأن اجرای احکام باشد؛ زیرا هر پیامبری برای تبشیر و انذار قوم خود، روش‌هایی گوناگون را به کار می‌گیرد. غرض آن حضرت نیز چیزی جز تنبیه و آگاهی‌بخشی به مردم نبود؛ از این رو بود که همه بت‌ها را شکست، اما بت بزرگ را به حال خود رها کرد، آن‌گاه در مقام احتجاج با مردم به آنها گفت بت‌ها را بت بزرگ شکسته و اگر می‌خواهید، این مطلب را از بت‌ها پرسید. حضرت ابراهیم علیه السلام آن‌گاه که حیرت قوم را دید، سخن حق را چنین بیان کرد: «قَالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَّا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ أ يَضُرُّكُمْ». (انبیاء: ۶۶)

بنابراین شکستن بت‌ها به وسیله حضرت ابراهیم علیه السلام دلیل بر داشتن شأن اجرای احکام ندارد؛ وگرنه رها کردن بت بزرگ به حال خود، وجهی ندارد؛ بلکه مخالف با شأن اجرای احکام است. همچنین استناد به آیه ۲۱۳ سوره بقره نمی‌تواند مبین شأن اجرایی پیامبران باشد؛ بدین دلیل که اساساً این آیه در مقام رفع اختلافاتی است که میان مردم به لحاظ روح اجتماعی آنها پدید آمده و تأکید قرآن بر این است که تبیین دستورهای دینی و اجرای آنها، برطرف‌کننده این اختلافات است. توجه به این نکته ظریف نیز ضرورت دارد که خداوند سبحان فرموده است: «وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» ضمیر در «لیحکم» مفرد است و به خود کتاب، نه پیامبران، بازمی‌گردد. از این رو سخن درباره اجرای این احکام، در قالب مسئولیت و شأنی مستقل به وسیله پیامبران الهی نیست؛ چنان‌که قرآن کریم از زبان حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِبَيِّنَاتٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» (زخرف: ۶۳) در این آیه نیز چنان‌که روشن است، بحث درباره رفع اختلاف به وسیله تبیین احکام است. ایراد سوم: قرآن نشانه‌هایی از زعامت حضرت ابراهیم علیه السلام را نقل می‌کند و رسیدن به مقام زعامت در سن پیری برای ایشان بدون دلیل است.<sup>۶۴</sup>

در بررسی این ایراد نیز باید یادآور شد:

۱. چه نشانه‌هایی از هدایت باطنی حضرت ابراهیم علیه السلام، به معنایی که مورد نظر معتقدان به آن است، در قرآن آمده؟ اگر تنها به دلیل نیامدن نشانه‌هایی از یک حقیقت در قرآن، بتوان اصل آن حقیقت را انکار کرد، شأن هدایت باطنی نیز برای آن حضرت انکار می‌شود؛
۲. اینکه چه مسائلی باید در قرآن بیان شود و چه مسائلی نباید، خارج از عقول آدمیان است و خداوند سبحان با حکمت مطلق خود مرجع تشخیص این امر است؛ از این رو

نمی‌توان تنها به دلیل نیامدن این مسئله در قرآن کریم، منکر آن شد. آری، حضرت ابراهیم علیه السلام الگوی دیگران است، از این‌رو، خداوند سبحان در موارد بسیاری به بیان جزئیات زندگی او، همچون هجرت به سرزمین مکه، مبارزه با جریان‌ات بت‌پرستی در عصر خود و مبتلا شدن به انواع امتحانات الهی پرداخته که هریک از آنها خود درسی بسیار مهم برای پیامبران و دیگر مردم است. افزون بر آن، خداوند سبحان می‌تواند بسیاری از معارف مهم را نیز در قالب احادیث به پیامبر خود القا کند و وی نیز آنها را به مردم منتقل سازد؛ از این‌رو سخن درست آن است که مرجع تشخیص آمدن معارف در قرآن، صاحب قرآن است؛

۳. اینکه خداوند مقام امامت را به حضرت ابراهیم علیه السلام در سن پیری می‌دهد، لزوماً به معنای تشکیل حکومت به وسیله آن حضرت نیست؛ بلکه مقصود آن است مقام امامت برتر از مقام نبوت، و مقامی الهی و مأذون از سوی خداوند است. اگر حضرت ابراهیم علیه السلام در آن سن به این مقام می‌رسد، نشان از شایستگی‌های آن حضرت در دریافت این مقام است؛ اما لزوماً به این معنا نیست که شرایط زمانی و مکانی نیز در تشکیل این حکومت وی را همراهی کرده باشد. همانند این مسئله برای امامان شیعی نیز مطرح است. آنان نیز اگرچه شأن تشکیل حکومت را از سوی خداوند سبحان دریافت کرده‌اند، جز امام علی و امام حسن علیهما السلام، دیگر امامان موفق به استفاده از این شأن و تشکیل حکومت نشدند.

### نتیجه‌گیری

نتایج به دست آمده از این نوشتار بدین قرارند:

۱. دیدگاه‌هایی گوناگون درباره مفهوم امامت در آیه ابتلا بیان شده است.
۲. بر پایه دیدگاه علامه طباطبائی امام کسی است که هدایتی باطنی و به نحو ایصال به مطلوب دارد؛ از این‌رو او برتر از پیامبرانی است که تنها مقام هدایت تشریحی دارند.
۳. استدلال اصلی علامه، تکیه بر مفهوم «بأمرنا» در آیه «وجعلناهم ائمة یهدون بأمرنا» و تفسیر آن به امر تکوینی تخلف‌ناپذیر است.
۴. از آنجا که «امر» در قرآن کریم به معنای امر تشریحی نیز آمده، تعیین آن نیازمند دلیل است.
۵. از دیدگاه نگارنده، امام در این آیه کسی است که ریاستی فراگیر در قلمروهای تبلیغی و حکومتی دارد؛ کسی که مردم ملزم به اطاعت مطلق از اویند.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، تحقیق محمد بدران، ج ۱، ص ۳۱.
۲. سید محمود آلوسی، *روح المعانی*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، ج ۱، ص ۳۷۳؛ آلوسی معتقد است که سیزده قول راجع به تعیین مصداق «کلمات» در آیه ابتلا وجود دارد.
۳. در این باره رک: عبدالرحمن بن محمد ابن ابی حاتم، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق اسعد محمد الطیب، ج ۱، ص ۲۲۳.
۴. شیخ طوسی می‌نویسد: «و استدلال أصحابنا بهذه الآية علی ان الامام لا یكون إلا معصوما من القبائح» *التبیان*، ج ۱، ص ۴۴۸ و ۴۴۹ و نیز رک: فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۱، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.
۵. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲۰۴.
۶. محمد بن عمر فخر رازی، *عصمة الانبیاء*، ص ۱۴؛ همو، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۳۶ و ۳۷ و سعدالدین تفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۵، ص ۵۲. البته تفتازانی مراد از امام را در آیه نبوت یا امامت می‌داند.
۷. محمد جواد مغنیه، *تفسیر الکاشف*، ج ۱، ص ۱۹۷ - ۱۹۹. برخی از کسانی که از این آیه برای اثبات عصمت امام استفاده کرده‌اند، عبارت‌اند از: سید مرتضی علم الهدی، *الشافی فی الامامة*، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی، ج ۳، ص ۱۳۹ - ۱۴۱؛ ابوالفتوح رازی، *روض الجنان و روح الجنان*، ج ۲، ص ۱۴۳؛ حسن بن یوسف علامه حلی، *الرسالة السعدیة*، ص ۸۳؛ همو، *مناهج الیقین*، ص ۴۵۱؛ فاضل مقداد سیوری حلی، *اللوامع الالهیة*، تحقیق شهید قاضی طباطبائی، ص ۳۳۲؛ ملافتح الله کاشانی، *زبدة التفاسیر*، ج ۱، ص ۲۲۷؛ همو، *منهج الصادقین*، ج ۱، ص ۲۷۶؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، *کنز الدقائق*، تحقیق حسین درگاهی، ج ۲، ص ۱۳۶؛ علی بن حسین عاملی، *تفسیر الوجیز فی القرآن العزیز*، ج ۱، ص ۱۳۸.
۸. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۱، ص ۳۸۰ و ۳۸۱ و نیز رک: احمد بن محمد مقدس اردبیلی، *زبدة البیان*، ج ۱، ص ۴۴ و محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، همان، ج ۲، ص ۱۳۶.
۹. فضل بن حسن طبرسی، همان و نیز رک: احمد بن محمد مقدس اردبیلی، همان و محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، همان.
۱۰. حسین بن علی ابوالفتوح رازی، همان، ج ۲، ص ۱۴۱.
۱۱. سید عبدالاعلی سبزواری، *مواهب الرحمان*، ج ۲، ص ۹ - ۱۱.
۱۲. محمد بن علی شریف لاهیجی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تحقیق میرجلال الدین حسینی ارموی، ج ۱، ص ۱۱۰.
۱۳. محمد بن جریر طبری، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۴۱۸؛ محمد بن عمر فخر رازی، *عصمة الانبیاء*، ص ۱۴؛ همو، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۳۶ و ۳۷؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، *انوار التنزیل*، ج ۱، ص ۱۰۴؛ احمد مصطفی مراغی، *تفسیر المراغی*، ج ۱، ص ۲۰۹؛ سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۳۷۴؛ وهب بن مصطفی زحیلی، *تفسیر المنیر*، ج ۱، ص ۳۰۲؛ ابوحیان محمد بن یوسف اندلسی، *البحر المحیط*، تحقیق صدق محمد جمیل، ج ۱، ص ۵۴۷ و سید محمد حسین فضل الله، *من وحی القرآن*، ج ۳، ص ۱۴ - ۱۹.
۱۴. ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱، ص ۴۸۳.
۱۵. به عنوان نمونه رک: عبدالله جوادی آملی، *تسنیم*، ج ۶، ص ۴۶۱ و سید محسن خرازی، *بداية المعارف الالهیة*، ج ۲، ص ۲۳.

۱۶. عبدالله جوادی آملی، هدایت در قرآن، ص ۳۲.
۱۷. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۶۷ - ۲۷۳.
۱۸. سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۳۷۴.
۱۹. سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۳، ص ۳۲۵.
۲۰. در این باره ر.ک: عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۶، ص ۴۶۲ - ۴۶۵.
۲۱. برای نمونه ر.ک: محمد بن حسن شیخ طوسی، التبیان، ج ۷، ص ۲۴۱؛ محمد بن عمر فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۲، ص ۱۳۵؛ حسین بن علی ابوالفتح رازی، همان، ج ۱۳، ص ۲۲۰ و محمد بن علی شریف لاهیجی، همان، ج ۳، ص ۱۱۳.
۲۲. ر.ک: محمد بن حسن شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴۰۷.
۲۳. برای نمونه ر.ک: محمود زمخشری، همان، ج ۱، ص ۱۷۷؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۴؛ محمد بن علی شریف لاهیجی، همان، ج ۱، ص ۱۰۰؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، همان، ج ۱، ص ۱۰۰؛ سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۳۵۷؛ سید عبدالله شبر، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۶؛ سید عبدالحسین طیب، اطیب البیان، ج ۲، ص ۱۴۹ و سید محمدحسین فضل الله، همان، ج ۲، ص ۱۶۸.
۲۴. مانند آیه «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه: ۶) و یا آیه «فَاتَّبِعُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه: ۲۹). در این باره ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، ج ۱، ص ۳۹۰؛ محمد بن عمر فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۵۲؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۷۱؛ اسماعیل بن عمرو بن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۶۵؛ محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۲۵۷ و محمدجواد مغنیه، همان، ج ۱، ص ۱۷۴.
۲۵. سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۲۵۸.
۲۶. در ادامه نوشتار و به هنگام تبیین دیدگاه برگزیده، قرائن محکم تری بر استظهار خود ارائه خواهیم کرد.
۲۷. سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۸، ص ۲۸۵.
۲۸. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۲؛ علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲ و محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۶. شایان ذکر است، برخی از مفسران نیز ظاهر از «امر» در آیه مورد بحث را امر تشریعی دانسته‌اند. برای نمونه ر.ک. ملافتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج ۷، ص ۲۴۳؛ ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۶۰؛ محمد بن مرتضی کاشانی، تفسیر المعین، ج ۲، ص ۱۱۰۴؛ محمد بن علی شریف لاهیجی، همان، ج ۳، ص ۶۰۳ و ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۱۷، ص ۱۶۷.
۲۹. محمدباقر مجلسی، مرآت العقول، ج ۲، ص ۲۲۴ و ۲۴۷، ملاصالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۱۰، ص ۳۲۱ و میرسید شریف جرجانی، شرح مواقف، ج ۸، ص ۱۶۹.
۳۰. حسن بن یوسف علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۳۶.
۳۱. سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۷، ص ۳۶۷.
۳۲. «هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها» شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۹۰؛ حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۶۹ و محمد بن نعمان شیخ مفید، الامالی، ص ۲۴۷.



۳۳. همان، ج ۱، ص ۱۶۶. ترجمه مصطفوی و شیخ صدوق، التوحید، ص ۴۱۵.
۳۴. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۱۴.
۳۵. گفتنی است نگارنده در گزینش اصل این نظریه خود را وامدار کلام عرشی مرحوم علامه طباطبائی می‌داند. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۷، ص ۳۴۷.
۳۶. جعفر سبحانی، مشهور جاوید، ج ۵، ص ۲۴۳ و ۲۴۴. شایان ذکر است روح کلی دیدگاه نگارنده از کتاب استناد سبحانی گرفته شده است، اگر چه در استنادات، قرائن و شواهد ارائه شده، نتیجه‌گیری و نیز برخی تطبیقات اختلافاتی با استاد داشته‌ایم.
۳۷. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (قصص: ۴).
۳۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۶، ص ۹ و ۱۵ و نیز ر.ک: شیخ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۱۲۹.
۳۹. برخی مفسران نیز مقصود از «ائمه یهدون بأمرنا» را پیامبران بنی اسرائیل دانسته‌اند که با فرمان تشریحی خداوند مأمور به هدایت انسان‌ها بودند. برخی از ایشان نیز تنها بر این نکته تأکید کرده‌اند که مقصود از «امر» همان «امر» تشریحی است. برای نمونه ر.ک. ملافتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج ۷، ص ۲۴۳؛ ملامحسن فیض کاشانی، همان، ج ۴، ص ۱۶۰؛ محمد بن مرتضی کاشانی، همان، ج ۲، ص ۱۱۰۴؛ محمدجواد مغنیه، همان، ج ۶، ص ۱۸۶؛ همو، ج ۱، ص ۵۴۷؛ ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۱۷، ص ۱۶۷؛ سیدعبدالحسین طیب، همان، ج ۱۰، ص ۴۶۶؛ سیدمحمد حسینی شیرازی، تبیین القرآن، ج ۱، ص ۴۲۹؛ سیدعلی اکبر قرشی، احسن الحدیث، ج ۸، ص ۲۹۹.
۴۰. گفتنی است امام رضا علیه السلام در روایتی امامت موجود در آیه ابتلا را بر امامت در آیه «و جعلناهم ائمه یهدون بأمرنا» تطبیق کرده‌اند. مضمون این حدیث اگر چه در منابع فراوانی آمده است و موهم نقض مدعای نگارنده مبنی بر افتراق مصداقی امامت در دو آیه یادشده است، با وجود این، باید یادآور شد، روایت یادشده خبر واحدی است که محمد بن یعقوب کلینی [الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸] و حسن بن شعبه حرانی [تحف العقول، ص ۴۳۷] آن را به صورت مرفوعه نقل کرده، کلینی آن را در باب نوادر کتاب خود آورده و نعمانی [الغیبه، ص ۲۱۶] نیز این روایت را از کلینی نقل کرده است، در این میان شیخ صدوق این روایت را در کتاب‌هایی همچون امالی، ص ۶۷۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۵ و معانی الاخبار ص ۹۶ نقل می‌کند. با وجود این اسناد ذکر شده این روایت در تمام منابع یادشده مخدوش است.
۴۱. ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۸۹؛ محمد ابن ابی حاتم، همان، ج ۳، ص ۹۷۸ - ۹۸۰؛ محمدبن حسن شیخ طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۲۲۸؛ محمدبن عمر فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۱۰۴؛ فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۳، ص ۹۵؛ سیدمحمد آلوسی، همان، ج ۳، ص ۵۵ و ۵۶ و سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۴، ص ۳۷۷.
۴۲. جعفر سبحانی، همان، ج ۵، ص ۲۵۴.
۴۳. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۰۶؛ محمدبن حسن بن صفار، همان، ص ۳۶ و نعمان بن محمد تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۰.
۴۴. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۸، ص ۱۱۸.

۴۵. همان، ج ۱، ص ۲۰۵؛ نعمان بن محمد تمیمی مغربی، همان، ج ۱، ص ۲۱؛ محمد بن حسن بن صفار، همان، ص ۳۶؛ ابراهیم بن فرات کوفی، تفسیر فرات کوفی، تحقیق محمد کاظم محمودی، ص ۱۰۶ و محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۲۴۸.
۴۶. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا قَالَ الطَّاعَةُ الْمَرْغُوبَةُ» محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۸۶ و نیز برای یافتن دیگر روایات ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۰۶، محمد بن حسن بن صفار، همان، ص ۳۵، ۳۶ و ۵۱۰، علی بن ابراهیم قمی، همان، ج ۱، ص ۱۴۰؛ محمد بن مسعود عیاشی، همان، ص ۲۴۸؛ شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۲۴؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۱؛ همو، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۱۷ و عبیدالله بن احمد حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸. برای تفصیل بیشتر در خصوص این آیه ر.ک: محمد باقر مجلسی، امام شناسی، ص ۲۱۵.
۴۷. محمد بن یعقوب کلینی، همان.
۴۸. شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۲۵؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۱ و حسن بن شعبه حرانی، همان، ص ۴۲۵.
۴۹. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۹۹؛ حسن بن شعبه حرانی، همان، ص ۴۳۷؛ شیخ صدوق، الامالی، ص ۶۷۵؛ همو، الخصال، ج ۱، ص ۳۱۰؛ همو، معانی الاخبار، ص ۹۷؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۶ - ۲۱۸ و ج ۲، ص ۱۹۵؛ همو، کمال الدین، ص ۶۷۵ و ۶۷۶ و محمد بن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۲۱۶ - ۲۱۸.
۵۰. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۰۵ و ص ۲۰۶.
۵۱. همان، ج ۶، ص ۴۴۸ و ۴۴۹ و ر.ک. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقامت و عدالت، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.
۵۲. ر.ک. محمد تقی مصباح، آموزش عقاید، درس بیست و دوم.
۵۳. محمد بن حسن شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۱۱۲.
۵۴. شایان ذکر است، افزون بر این آیه، آیات دیگری نیز وجود دارد که می توان آن را دلیل بر انفکاک مقام نبوت از شأن حکومت دانست: «وَإِعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتِ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف: ۱۴۲). بر اساس این آیه، حضرت موسی علیه السلام برادرش حضرت هارون - که خود حکم نبوت داشت - را به عنوان جانشین خود منصوب کرد. اگر نبوت هارون علیه السلام مشتمل بر حکومت یا شأن مدیریت جامعه نیز بود، نیازی به سخن حضرت موسی علیه السلام نبود، از این رو برخی مفسران در این باره نوشته اند: «سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که مگر هارون پیامبر نبود که موسی علیه السلام او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه مقام نبوت چیزی است و مقام امامت چیز دیگر، هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود، بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی علیه السلام بود، اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد.» ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۶، ص ۳۴. همچنین ر.ک. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۴، ص ۷۲۹.
۵۵. «وَكَانَ الْمَلِكُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ هُوَ الَّذِي يَسِيرُ بِالْجَنُودِ وَالنَّبِيُّ يَقِيمُ لَهُ أَمْرَهُ وَيَنْبُئُهُ بِالْخَبَرِ مَنْ عِنْدَ رَبِّهِ» محمد بن مسعود عیاشی، همان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۵۶. عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۱، ص ۶۲۷.
۵۷. همان، ج ۶، ص ۴۵۳.
۵۸. البته چنانکه روشن است امر تبلیغ دین خود دارای فروع متعددی همچون تعلیم، تربیت و تزکیه انسان‌ها، تکمیل ارزش‌های اخلاقی و ... است. که آیات متعددی از قرآن کریم بر آن دلالت دارند. چنان‌که می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران: ۱۶۴).
۵۹. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۳۱۸.
۶۰. بقره: ۶۱ و ۹۱، آل عمران: ۱۴۶، مانده: ۷۰ و فرقان: ۵۲.
۶۱. عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۶، ص ۴۵۰ - ۴۵۴.
۶۲. گفتنی است این آیه مورد استناد استاد جوادی آملی نیست، اما از آنجا که شائبه مخالفت با دیدگاه مختار را دارد، از این رو طرح و بررسی خواهد شد.
۶۳. علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: «أن الغرض الإلهي من إرسال الرسل و إنزال الكتاب و الميزان معهم أن يقوم الناس بالقسط، و أن يعيشوا في مجتمع عادل، و قد أنزل الحديد ليمتحن عباده في الدفاع عن مجتمعهم الصالح و بسط كلمة الحق في الأرض مضافاً إلى ما في الحديد من منافع يتفجعون بها» علامه طباطبائی، الميزان، ج ۱۹، ص ۱۷۱. نویسندگان تفسیر نمونه نیز چنین می‌نویسند: «نکته جالب دیگر در جمله "لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ" این است که از "خود جوشی مردم" سخن می‌گوید، نمی‌فرماید: هدف این بوده که انبیاء انسانها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می‌گوید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند! آری مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند، و این راه را با پای خویش بپویند.» ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲۳، ص ۳۷۲.
۶۴. عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۶، ص ۴۵۴ - ۴۵۶.

## منابع

- ابن کثیر قرشی دمشقی، اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۹ق.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق اسعد محمدالطیب، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.
- ابن شعبه حرانی، حسن، *تحف العقول*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- اردبیلی، احمدبن محمد، *زبدة البیان فی احکام القرآن*، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، بی تا.
- اندلسی، ابوحنیفان محمدبن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
- انصاری قرطبی، محمدبن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، تحقیق محمدعبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- تفتازانی، سعدالدین، *شرح المقاصد*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، قم، شریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
- تیمی مغربی، نعمان بن محمد، *دعائم الاسلام*، مصر، دار المعارف، ۱۳۸۵ق.
- جرجانی، میر سیدشرف، *شرح المواقف*، تصحیح بدرالدین نعسانی، قم، شریف الرضی، ۱۳۲۵ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم*، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
- *ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت*، تدوین محمد محرابی، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
- *هدایت در قرآن*، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲.
- حاکم حسکانی، عبدالله بن احمد، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- حسینی شیرازی، سیدمحمد، *تبیین القرآن*، بیروت، دار العلوم، ۱۴۲۳ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *الرسالة السعدیة*، بیروت، دار الصفوة، ۱۴۱۳ق.
- *مناہج الیقین فی اصول الدین*، تهران، دار الاسوة، ۱۴۱۵ق.
- *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- خرازی، سیدمحسن، *بداية المعارف الالهية فی شرح کلام الامامية*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- رازی، ابوالفتح حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- زحیلی، وهب بن مصطفى، *تفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنہج*، بیروت، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
- زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- سبحانی، جعفر، *مشور جاوید*، اصفهان، کتابخانه امیرالمومنین علیه السلام، ۱۳۳۰.
- سبزواری، سیدعبدالاعلی، *مواهب الرحمان*، بیروت، مؤسسه اهل البیت، ۱۴۰۹ق.

- سیوری حلی، فاضل مقداد، *اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه*، تحقیق شهید قاضی طباطبائی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق.
- شبر، سید عبدالله، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت، دارالبلاغه للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق.
- شریف لاهیجی، محمدبن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تحقیق میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، *الملل و النحل*، تحقیق محمد بدران، قم، شریف الرضی، ۱۳۶۴.
- صدوق، محمدبن علی بن حسین، *الامالی*، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۰ق.
- *التوحید*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
- *الخصال*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
- *علل الشرایع*، قم، داوری، بی تا.
- *عیون اخبار الرضا*، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق.
- *کمال الدین و تمام النعمه*، قم، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- *معانی الاخبار*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- صفار، محمدبن حسن، *بصائر الدرجات*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طبری، محمدبن جریر، *جامع البیان*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمدبن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- *الرسائل العشر*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
- طیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام، ۱۳۷۸.
- عاملی، علی بن حسین، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
- علم الهدی، سید مرتضی علی بن حسین، *الشافی فی الامامه*، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام، ۱۴۱۰ق.
- عیاشی، محمدبن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
- فخر رازی، محمدبن عمر، *عصمه الانبیاء*، بی جا، المکتبه الاسلامیه، بی تا.
- *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فضل الله، سیدمحمد حسین، *من وحی القرآن*، بیروت، دارالملاک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.
- فیض کاشانی، ملامحمد محسن، *تفسیر الصافی*، تهران، صدر، ۱۴۱۵ق.
- قرشی، سیدعلی اکبر، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.
- قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق سیدطیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷.
- کاشانی، محمدبن مرتضی، *تفسیر المعین*، تحقیق حسین درگاهی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ق.

- کاشانی، ملافتح الله، *زبدة التفاسیر*، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
- *منهج الصادقین*، تهران، چاپخانه محمدحسن علمی، ۱۳۳۰.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۲.
- کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات کوفی*، تحقیق محمدکاظم محمودی، تهران، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- مازندرانی، ملاصالح، *شرح اصول کافی*، تحقیق شعرانی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ق.
- مجلسی، محمدباقر، *امام شناسی*، قم، سرور، ۱۳۸۴.
- *مرآت العقول*، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
- مراغی، احمد مصطفی، *تفسیر المراغی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- مصباح، محمدتقی، *آموزش عقاید*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، بی تا.
- مغنیه، محمدجواد، *تفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ق.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، *الامالی*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.
- نعمانی، محمدبن ابراهیم، *کتاب الغیبة*، تهران، مکتبة الصدوق، ۱۳۹۷ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی